

Ferdinando Frega – Nando the Scribe

THE AMERICAN EGGS



Gillettenarrative.com

GILLETTE و تخم مرغ های آمریکایی

GILLETTE TRAILER 16 — NANDO THE SCRIBE

هوایما تازه نشسته بود. همسر و دخترم هر دو ناباور و بدگمان بودند: آغازی تازه به تردید بدل شده بود، و شنیدن این همه آدم که به زبانی دیگر حرف می زدند برایشان چیزی یکسره نو بود.

فرودگاه JFK، نیویورک، به ما خوش آمد می گفت. برای من به معنای بازگشت به خانه بود — به سرزمینم — که از وعده هویت به فتح و چشم اندازی تازه بدل شده بود.

به اختصار: وقتی لکلک قرار بود 61 سال پیش مرا در نیویورک پایین بگذارد، شیفته و دلباخته شاهینی کالابریایی شد و تصمیم گرفت مرا بر دامنه های کوه های آسپرومونت رها کند. اما آن داستان دیگری است.

چمدان ها را برداشتیم و سوار تاکسی زردی شدیم. راننده پرسید کجا می رویم، و نشانی را به او دادم. بعد پرسید از کجا می آییم و من در اصل اهل کجا هستم.

جواب دادم: «کوئینز، نیویورک.»

در طول راه، سکوت کامل. وقتی رسیدیم، کرایه را پرسیدم: «22 USD با کارت؛ اگر نقد بدهید، 14 USD.»

با نیتی دوستانه نگاهش کردم، و او گفت: «12 سال در ناپل کار کردم و یاد گرفتم که فقط این طوری می توانم خرج عادت های بدم را بدهم. و از چمدان ها فهمیدم که از ایتالیا می آید. به نیویورک خوش آمدید.»

خانه نو و زیبا بود، با یک ورودی از خیابان و فقط چند پله برای بالا رفتن. آن دو زن به هم نگاه کردند و با سکوت هایشان با هم حرف زدند — اما من، که از بدو تولد «رمز زنانه» را در خود داشتم، می توانستم سایه روشن ها و اندیشه های پشت نگاهشان را بخوانم.

به آن ها گفتم: «رسیدیم خانه. بعداً می روم کمی خرید کنم.»

بیرون رفتم تا آذوقه بخرم. سوپرمارکت ها را دوست ندارم: Walmart همه را خوش آمد می گوید، اما مشتری ها در Walmart گران می پردازند. تأمین کنندگان من همان مغازه های کوچک محله می مانند، همان جاهایی که رد و بدل کردن چند کلمه یا یک شوخی به من امکان می دهد خبرهای واقعی جمع کنم — و درباره زندگی ام بنویسم.

«و برای تخم مرغ، Jack، کجا می توانم تازه اش را بخرم؟»

«پشت همین خیابان، ترکی هست به نام Kan. چند مرغ از خودش دارد که با دقت از آن‌ها مراقبت می‌کند. ببین آنچه دنبالش هستی دارد یا نه.»

چند قدم بعد رسیدم. حتی ایتالیایی هم حرف می‌زد — و همان‌جا بود که شگفتی‌ها آغاز شد.

مرا به پشت مغازه برد تا مرغ‌هایش را نشانم دهد: فقط نه تا شمردم، و یکی از آن‌ها روی بال‌هایش لکه‌ای به رنگ‌های پرچم ایتالیا داشت. کنجکاو شدم و پرسیدم چه معنایی دارد.

با غرور گفت: «این Camilla است. از ایتالیا آمده، از ناپل — محله Forcella. عمویم به من هدیه‌اش داد. تخم‌مرغ‌های فوق‌العاده‌ای می‌گذارد. این‌ها تخم‌مرغ‌هایی‌اند که می‌شود تازه نوشیدشان، لازم نیست پخته شوند. هیچ‌وقت به خانم‌هایم مواد شیمیایی نمی‌دهم — فقط غذای طبیعی، همان‌طور که در ترکیه می‌کنیم.»

پرسید می‌خواهم کمی امتحان کنم یا نه، و البته پذیرفتم: «چه فرصتی بهتر از این؟»

پشت میز کوچکی درون مغازه نشستیم و گپ زدیم، و او بشقاب‌های سه تخم‌مرغ برایم آورد.

گفت: «همین الان Camilla من گذاشته‌شان. Nando، تو مرد خوش‌اقبال هستی.»

به دست که می‌زدی گرم بودند. صبر کردم تا او بنشیند و بعد گفت‌وگو را ادامه دادم.

پرسید چه می‌خواهم بنوشم. «قهوه آمریکایی، لطفاً.»

شروع کردم به سوراخ کردن تخم‌مرغ اول — اما سوراخی در کار نبود. یکی دیگر را امتحان کردم، بعد آخری را. هر سه آب‌پز سفت بودند.

...معجزه. در آمریکا بودیم.

مرغی که تخم‌مرغ‌هایش را از پیش پخته می‌گذارد — لازم نیست پخته شوند. نه تعجب نشان دادم و نه نگرانی؛ فقط از Kan پرسیدم Camilla را به چند می‌فروشد. پرسید چرا.

لبخند زد: «تخم‌مرغ‌ها را دوست داشتی؟»

گفتم می‌خواهم آن‌ها را به دخترم هدیه بدهم، که عاشق مرغ‌هاست.

در دلم فکر می‌کردم یا پروژه‌ای میلیون‌دلاری است... یا کلاهبرداری‌ای که باید سر از کارش درآورد.

پول دادم، خداحافظی کردم و رفتم. به هیچ‌کس چیزی نگفتم، اما فردای آن روز برگشتم.

«صبح بخیر، Kan. امروز می‌توانم باز هم از آن تخم‌مرغ‌های نوشیدنی داشته باشم؟»

«البته، بنشین. همین الان می‌آورمشان.»

«دلم می‌خواهد خودم به مرغدانی بروم و مستقیم از زیر Camilla برشان دارم.»

«متأسفم، Nando، اما دیشب برای یک جشن تولد پختیمش. ولی چند تخم‌مرغ دیگر برایت می‌آورم.»

همان آیین، همان میز، همان بشقاب: سه تخم‌مرغ تازه، برای نوشیدن — اما باز هم آب‌پز سفت، و آماده خوردن.

پول دادم، رفتم و با خودم فکر کردم: رؤیای آمریکایی.

یا شاید... اوست که می‌کوشد مرا پیدا کند — و هنوز پیدا نکرده است؟

به آمریکا خوش آمدید

Nando